

لیبرالیسم در

ترازوی نقد

بررسی نقادانه کتاب «لیبرالیسم» ها: مقالاتی
در فلسفه سیاسی*
علی پایا**

مقاله زیر گزارشی تحلیلی - انتقادی از کتاب «لیبرالیسم» ها اثر جان گری است. نویسنده، علی پایا، در مقام بررسی و تحلیل از محدوده این کتاب فراتر رفته و در واقع لیبرالیسم را در اندیشه گری دنبال می کند و ضمن اشاره به سیر پرشتاب تحول آرای وی در پایان به نقادهای او پاسخ می دهد.

گری در هر کدام از مقالات این کتاب یکی از فیلسوفان سیاسی یا مسائل فلسفی این عرصه را مورد نقد و بررسی قرار می دهد. وی در این مقالات، که معرف موضع مختار اوست، در جایگاه یک منتقد یا مخالف لیبرالیسم نشسته است. گری مدعی است که لیبرالیسم، به علل و دلایل عدیده، در عرضه مدلی برای تمشیت امور اجتماعی، بر مبنای اصالت دادن به آزادی، ناکام مانده است.

به اعتقاد او لیبرالیسم از آنجا که ادعای کلیت، فراگیری و اعتبار فراتاریخی دارد، نهایتاً به نوعی انحصارگرایی در قبال سایر فرهنگها و نظامهای ارزشی منجر می شود. گری بنا به رهیافت مختار خود (لیبرالیسم مابعد - پیرونی) او متأثر از اندیشمندان پست مدرن معتقد است انسان شناسی ای که به آزادی، به منزله برترین ارزش اخلاقی، اصالت می دهد خود مشروط به شرایط تاریخی و روایتی در کنار روایتهای دیگر است. بنا به توصیه وی در تنظیم امور اجتماعی و سیاسی وظیفه مادر نظر گرفتن ملاحظات عملی و جزئی است، نه آموزه های کلی و انتزاعی. همچنین به باور گری نمی توان از لیبرالیسم به منزله یک سنت واحد که واجد هویت یگانه ای است، سخن گفت. پایا انتقادات گری بر لیبرالیسم را بررسی کرده و ضمن قابل تأمل دانستن آنها معتقد است می توان بر مبنای نوعی اجماع و اتخاذ رهیافت رئالیستی، از سنت واحد لیبرالی و گوهر لیبرالیسم سخن گفت. مؤلف همچنین در بررسی انتقاد گری که متفکران لیبرال را به فراتاریخی پنداشتن لیبرالیسم متهم می کند، می گوید گری بر این مدعای خود هیچ دلیلی عرضه نکرده و از سوی دیگر این مدعا با شواهد تاریخی نیز سازگاری ندارد. نویسنده در ارزیابی انتقادات گری به مغالطه استانداردهای غیر قابل دسترس اشاره می کند.



جان گری، مدرس علوم سیاسی مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه لندن از حدود دو دهه و نیم پیش تاکنون به تحقیق در خصوص لیبرالیسم سرگرم بوده است. محصول این تلاش گسترده

شمار زیادی مقالات و چند کتاب است که هر یک از آنها تحولاتی را که به مرور دیدگاه این محقق پدید آمده در خود منعکس کرده است. کری در نخستین کتاب خود، دفاع از نظریه میل درباره آزادی^۱ که به سال ۱۹۷۶ منتشر شد، به صورتی قاطع به جانبداری از رهیافت خاص جان استوارت میل در قبال لیبرالیسم پرداخت. در کتاب بعدی با عنوان دیدگاه هایک درباره آزادی^۲ که به سال ۱۹۸۶ منتشر شد، روایتی همدلانه از نو - لیبرالیسم^۳ هایک ارائه کرد. در کتاب مورد بحث در این مقاله، «لیبرالیسم»^۴ ها: مقالاتی در فلسفه سیاسی، که به سال ۱۹۸۹ نشر یافت، تا اندازه ای تحت تأثیر مایکل اوکشات، فیلسوف محافظه کار انگلیسی در دوران پس از جنگ جهانی دوم، و نیز آیزایا برلین نظریه پرداز ای که تفکیک مشهور میان «آزادی مثبت» و «آزادی منفی» را به نحوی مؤثر مورد تحلیل قرارداد، از موضع تازه ای که آن را با الهام از نام پیرون^۵، شکاک مشهور یونان باستان، پسا - پیرونی^۶ نامگذاری کرده بود سخن به میان آورد. اندکی بعد و به دنبال چاپ کتاب تازه خویش با نام مابعد لیبرالیسم^۷ در سال ۱۹۹۳ نارضایتی خود را از رهیافتهای لیبرالیستی آشکارتر کرد و با صراحت بیشتری به نقادی این دیدگاهها پرداخت. در ۱۹۹۵ و در هنگام انتشار کتاب آیزایا برلین^۸ یادآور شد که به اقتضای برلین، روایتی از لیبرالیسم موسوم به لیبرالیسم جدلی^۹ را به عنوان موضع مختار خود برگزیده است. آن گاه در همان سال و در کتابی با عنوان پس از روشنگری: سیاست و فرهنگ در پایان عصر مدرن^{۱۰} به تحسین رهیافت موسوم به کامیونیتاریانیسم^{۱۱} پرداخت و تلویحاً از آن به عنوان مشی تازه خویش یاد کرد.^{۱۲} بالاخره در سال ۱۹۹۷ در کتاب مواحل پایانی^{۱۳} در عین تمجید از کامیونیتاریانیسم بابت توجه آن به نیاز به صور فرهنگی مشترک، آن را به این دلیل که فاقد تخیل اجتماعی خلاق است و تحت تأثیر نوعی روحیه بازگشت به گذشته قرار دارد و سوگوار از دست رفتن ایامی است که اعاده ناشدنی است، مورد انتقاد قرارداد و بیش از پیش بر رویکردی که از ۱۹۸۹ و زمان انتشار کتاب «لیبرالیسم»^{۱۴} ها با عنوان کثرت گرایی ارزشی^{۱۵} مطرح کرده بود تأکید ورزید.

۲

«لیبرالیسم»^{۱۶} ها مجموعه ای از سیزده مقاله است که به استثنای آخرین آنها با عنوان «بعدالتحریر: پس از لیبرالیسم» همگی قبلاً منتشر شده اند. نویسنده در هر یک از مقالات کتاب، بجز مقاله سیزدهم، به بررسی نقادانه آرای یکی از متفکران سرشناس لیبرال و یا یکی از مسائل خاصی که یک متفکر لیبرال باید بدان پاسخ دهد، پرداخته است. خواننده از طریق قلم مؤلف و از منظر نگاه خاص او به لیبرالیسم با اندیشه های فلاسفه ای نظیر جان استوارت میل، کارل پاپر، آیزایا برلین، جان راولز^{۱۷}، هربرت اسپنسر، فردریش هایک، مایکل اوکشات و رابرت نوزیک^{۱۸} آشنا می شود و از نحوه مواجهه اندیشوران لیبرال با مسائلی همچون قرارداد اجتماعی، جامعه، ایدئولوژی، آزادی منفی و آزادی مثبت، حقوق، عدالت، مالکیت خصوصی، اقتصاد بازار، قانون، حدود مداخله دولت، اخلاق آزادی و نظایر آن، نه در قالب

توصیف صرف، بلکه به شیوه ای نقادانه اطلاع پیدا می کند. سیزدهمین مقاله کتاب، به بیان دیدگاه های نقادانه کلی مؤلف در خصوص لیبرالیسم به منزله یک مکتب فکری اختصاص دارد. گری در نخستین فصل کتاب «جان استوارت میل و آینده لیبرالیسم»، متذکر می شود که نویسندگان لیبرال معاصر می توانند نکات زیادی از اندیشه های فیلسوفان لیبرال سده های پیشین و بخصوص آرای جان استوارت میل بیاموزند. به اعتقاد گری اشتباه است تصور شود میل تنها به مسائلی پرداخته است که صرفاً ناظر به اوضاع تاریخی زمانه خود بوده است، به عکس او در دفاع از نوعی جامعه باز سخن گفته که به نسل مشخص یا فرهنگ واحدی منحصر نیست و می تواند در زمانها و مکانهای مختلف مورد استفاده قرار گیرد. فصل دوم کتاب، با عنوان «لیبرالیسم کارل پاپر»^{۱۹} به معرفی کوتاه و فشرده مشخصه های کلی آرای فیلسوف نامبردار اتریشی، پاسخگویی به برخی انتقادات از اندیشه های پاپر در قلمرو فلسفه اجتماعی و سیاسی و مقایسه اجمالی میان دیدگاههای پاپر و میل اختصاص یافته است.^{۲۰} پاپر، به همراه اوکشات و برلین یکی از سه فیلسوف لیبرالی است که گری ظاهراً ارادت زیادی به آرایشان دارد و از خرمن اندیشه آنان خوشه چینی بسیار کرده است.

در فصول سوم و دهم، «قرارداد اجتماعی، جامعه و ایدئولوژی»، «روش متکی به اصالت قرارداد اجتماعی»^{۲۱}، مالکیت خصوصی و اقتصاد بازار» دیدگاههای راولز و نوزیک مورد بررسی قرار می گیرد، هر چند بخش عمده نقادیها منوجه راولز است.

راولز نظریه عدالت به منزله منصف بودن را مطرح کرده که ناظر به این نکته است که نهادهای اجتماعی امتیازات اخلاقی دلخواهانه و ابداً به برخی از اشخاص به زیان برخی دیگر اعطا نکنند. دیدگاه راولز بر نوعی قرارداد اجتماعی فرضی استوار است که با استفاده از یک آزمایش فکری^{۲۲} برای آن دلیل اقامه شده: اگر فرض کنیم با دیگران در یک «وضع و حال یا موقعیت اولیه»^{۲۳} قرار داریم که در آن نسبت به واقعیتهای زندگی خود نظیر نژاد، جنسیت، دین، طبقه اقتصادی، موضع اجتماعی، تواناییهای طبیعی و حتی تصور زندگی خیر و سعادت آمیز در بی اطلاعی بسر می بریم، و قرار باشد تحت این «حجاب عدم اطلاع»^{۲۴} در خصوص اصولی که منافع و اهداف ما را بر آورده می سازند به توافق برسیم، در آن صورت به ادعای راولز، انتخاب ما ناظر به اصولی خواهد بود که از بروز بدترین عواقب و نتایج برای زندگی افراد جلوگیری به عمل می آورد. دو اصل اساسی در این زمینه، به نظر راولز عبارت خواهد بود از: اصل بالاترین آزادی مساوی برای همگان، و اصل اصلاح بی عدالتی های اجتماعی و اقتصادی.

گری از راولز تمجید می کند که از پرتگاههای رهیافت حداکثر کردن نتایج که مورد تجویز سودانگاران^{۲۵} است، پرهیز کرده و به عوض اصل اضرائ^{۲۶} که میل از آن سخن گفته، اصل بالاترین آزادی مساوی را مورد توجه قرار داده و به اصول اخلاقی کلی روی آورده است. با این حال، به اعتقاد گری شیوه راولز باشکست مواجه می شود و با این شکست پروژه لیبرالیسم به عنوان یک فلسفه سیاسی که به آزادی اولویت می دهد شکست می خورد. گری سه حجت بر این

دعوی خود اقامه می کند:

۱- دلیلی در دست نیست که آزادیهای را که راولز به عنوان آزادیهای اساسی ذکر می کند، ثابت و غیر متغیر تلقی کنیم. در هر نظام سیاسی بعضی آزادیها اهمیت پیدا می کنند و بعضی اهمیت خود را از دست می دهند.

۲- نظریه عدالت به منزله منصف بودن نمی تواند به نحو یگانه و مشخص محتوای آزادیهای اساسی را معین کند. این انتقاد نظیر انتقادی است که فلاسفه علم در مورد نظریه های علمی مطرح می سازند و یادآور می شوند که به ازای هر مجموعه از داده ها، می توان شماری از نظریه های رقیب را جهت تبیین آنها ارائه کرد. بنابراین نظریه ها قادر به تبیین داده ها به نحو یگانه نیستند. گری به عنوان مثال متذکر می شود که به شیوه پیشنهادی راولز نمی توان مشخص کرد که آیا وقیح نگاری (پورنوگرافی) در زمره آزادی بیان قرار می گیرد یا نه.

۳- روشن نیست که حتی در مقیاس زمانی یک جامعه، بتوان آزادی را به اساسی و غیر اساسی تقسیم کرد. این انتقاد نیز مشابه انتقادی است که فلاسفه واقعگرای علم مطرح می کنند و منکر آن می شوند که میان هویات و امور مشاهده پذیر و غیر مشاهده پذیر مرز مشخص و قاطعی موجود است. گری از فقدان یک مرز معین میان آزادیها نتیجه می گیرد که لیبرالیسم گرفتار عدم تعیین می شود و تلائم خود را از دست می دهد.

گری همچنین استدلال می کند که نه پروژه راولز و نه پروژه نوزیک را نمی توان پروژه های متکی به اصالت قرارداد اجتماعی به شمار آورد. زیرا در پروژه راولز که بر اساس آزمایش فکری موسوم به «حجاب عدم اطلاع» تنظیم شده، به نحو منطقی غیر ممکن است که در «وضع و حال اولیه» بتوان به خودها یا افراد با دیدگاههای متنوع و متفاوت دست یافت. در حالی که فرض اصلی آزمایش فکری این است که افراد با دیدگاههای متفاوت بر سر اصول واحدی به توافق می رسند.

در مورد نوزیک نیز که از مدافعان لیبرتاریانیسم و به حداقل رساندن میزان مداخله دولت در امور به شمار می آید، گری سه استدلال ارائه می کند. نوزیک بر دو مفهوم حقوق اساسی یکسان برای همگان و توزیع مساوی مالکیت بر خویش و تواناییهای خویش در میان همه افراد، تأکید دارد و از اینجا نتیجه می گیرد که هر کس در پرتو تواناییهایی که دارد مستحق در اختیار گرفتن حصه ای از عالم است، و در عین حال مدعی است که در مدل پیشنهادی وی، حقوق افراد بر اساس تعاملات اجتماعی به نحو مطلوب مراعات می گردد. استدلال نخست گری در خصوص این رهیافت این است که هیچ فراگرد متکی به دست ناپیدا^{۱۱}

نمی تواند قراردادی را که در آن حقوق برخی به برخی دیگر انتقال می یابد، مجاز بدارد. دوم آنکه اگر حقوق از افراد جدایی ناپذیر باشند آن گاه نمی توان با قرارداد آنها را جدا کرد و سوم آنکه نوزیک هیچ استدلالی در دفاع از حقوقی که مدعی است مردم واجد آنها را نه نمی کند.

فصل چهارم کتاب به بحث از دو مفهوم آزادی منفی و آزادی مثبت. به روایت برلین اختصاص دارد. گری نظر برلین را در این خصوص که زندگی اخلاقی مستلزم انتخاب و گزینش میان نظامهای غیر قابل مقایسه^{۱۲} و ارزشهای ناسازگار است مورد تأیید قرار می دهد. برلین به کثرتگرایی (پلورالیسم) ارزشی و به رقابت میان ارزشها قائل است. در نظر او اهمیت بنیادی آزادی منفی، به معنای عدم محدودیت در مورد گزینشها و انتخابها به منزله برتری دلخواهانه آزادی به عنوان ارزش برگزیده نیست، بلکه نشاندهنده این تمایل در سطح سیاسی است که رقابت میان ارزشها را دامن زند، نه آنکه آن را حذف کند. این تمایل با توجه به این نکته برقرار می ماند که هیچ کس از نظر ارزشهایی که بدان پایبند است، در موضعی که به نحو مطلق باز دیگران ممتاز و برتر باشد، قرار ندارد. به عبارت دیگر چنین نیست که برخی به یک تکیه گاه ارزشمندی (فوق بشری) دسترسی داشته باشند، بلکه همه ارزشها و فضیلتها انسانی هستند. اما گری برخلاف برلین معتقد نیست که لیبرالیسم بهترین پاسخ به کثرتگرایی ارزشهای غیر قابل قیاس است. و متذکر می شود که ممکن است دفاع از کثرتگرایی ارزشی و اولویت آزادی به عوض آنکه متقابلاً حمایت کننده از یکدیگر باشند، در دو راستای متخالف امتداد یابند. در فصل پنج با عنوان «آزادی بردگی و رضایت»، گری به این مسأله می پردازد که اگر کسی با رضایت تن به بردگی دیگری داد آزاد است یا برده. روشن است که هر نوع تلاش برای پاسخگویی به این مسأله در گرو این است که معنایی را که از آزادی در ذهن داریم روشن کنیم. گری با استفاده از مطالب فصول قبل چهار مفهوم آزادی را از یکدیگر تفکیک و استدلال می کند کسی که به رضای خود به بردگی تن داده، نه تنها آزاد به شمار نمی آید بلکه خود را از بخشی از سعادت خویش نیز محروم کرده است.

فصل ششم کتاب با عنوان «نظریه های دوباره آزادی، حقوق و عدالت» به بررسی و نقد اجمالی آرای هایک در عرصه فلسفه سیاسی اختصاص دارد. نظریه سیاسی هایک مشتمل است بر یک نظام اجتماعی خودبده خودی، و دارای سه مؤلفه است.

۱- دست ناپیدا: نهادهای اجتماعی در نتیجه عمل و کنش افراد پدید می آیند و نه به واسطه طرح و نقشه از قبل سنجیده شده.
۲- اولویت معرفت عملی: معرفت نسبت به عالم نخست در مهارتهای عملی شکل می گیرد و سپس به صورت نظری ظاهر می شود.
۳- انتخاب اصلح در میان ستنهای رقیب: فرهنگ از مجرای یکا صافی تطوری که مجموعه های پیچیده عمل و قواعد عمل را تصفیه می کند، تطور می یابد.

هایک نسبت به نظریه های علوم اجتماعی و برنامه ریزی متمرکز بسیار شکاک است. در نظر هایک برنامه ریزی متمرکز سوسیالیستی صرفاً جست و جوی اهداف دست نیافتنی با ابزار



غیر قابل تحقق نیست، بلکه سوسیالیسم از حیث معرفتی غیر ممکن است، زیرا ما را از منبع اصلی معرفت عملی، یعنی مکانیسم بازار محروم می‌کند. سوسیالیسم از این نکته غفلت می‌ورزد که بازار یک مکانیسم برای اکتشاف است و فراگردی است به هیأت نهاد در آمده برای تولید و کاربرد معرفت، اعم از معرفت ضمنی و معرفت صریح. آرای هایدک نظیر برخی دیگر از ستایشگران میل به واسطه دو عنصر آزادی و اصالت سود در آرای میل، در دو راستای متعارض قرار می‌گیرد. در نظر یک لیبرال هر فرد دارنده و واجد و حامل حقوق مطلقی است که هیچ گاه نمی‌توان آنها را زیر پا گذارد. در نظر سودانگار در برابر اصل بیشتر سود برای بیشترین تعداد، هیچ اصل دیگری وجود ندارد که بتوان آن را زیر پا گذارد. گری مدعی می‌شود که هایدک نوعی سودانگاری غیرمستقیم را می‌پذیرد: نظریه مربوط به استدلال اخلاقی و عملی که هر اوضاع و احوالی را با ارجاع به سودی که به نفع می‌آورد ارزشیابی می‌کند، اما همه استراتژی‌های مربوط به حداکثر رساندن مستقیم سود را به عنوان استراتژی‌های ناقص خود طرد می‌کند.

معمولاً در دفاع از نظام سرمایه‌داری به مفهوم حق طبیعی استناد می‌شود، اما هایدک یادآور شده است که حق مالکیت در واقع نشان‌دهنده حدود و قیودی است که جامعه، در ارتباط با یک فرد خاص، بر دیگران تحمیل می‌کند. مثلاً مفهوم «خانه من» نشان‌دهنده حدودی است که باید به وسیله غایبان، افراد پلیس، مدیر بانک و... رعایت شود. هایدک درباره اصل عدالت می‌گوید:

الف - عدالت را می‌توان به نحو معنادار صرفاً به افعال انسانی نسبت داد و نه به هیچ وضع و حال فی نفسه. در مورد این گونه اوضاع و احوال باید این پرسش مطرح شود که آیا با دخالت آگاهانه کسی پدیده آمده‌اند یا آنکه می‌توانسته‌اند این گونه پدید آیند.

ب - قواعد عدالت ذاتاً دارای ماهیت منع‌کننده هستند، یا به عبارت دیگر، بی‌عدالتی واقعاً یک مفهوم اولیه‌تعریف‌نشده است و هدف قواعد رفتار عادلانه عبارت است از: جلوگیری از بی‌عدالتی.

ج - بی‌عدالتی که باید از آن جلوگیری به عمل آید عبارت است از: تعرض به قلمرو حفاظت شده افراد دیگر؛ قلمرویی که باید به وسیله قواعد عدالت مشخص شود.

سومین بند از تعریف فوق‌ظاهر ادوری است. زیرا چگونه می‌توان قلمرو مورد نظر را به وسیله قواعد عدالت مشخص کرد، حال آنکه یکی از ملاحظات اصلی در مورد عدالت عبارت است از تصمیم‌گیری در این خصوص که کدام قلمرو را باید محافظت کرد؟ هیچ قلمرویی قبل از دستیابی به یک مجموعه قواعد مورد حفاظت قرار نمی‌گیرد. گری معتقد است تنش میان دو جنبه از دیدگاه هایدک وجود دارد؛ میان عقلانیت او و شکاکیت او. همچنین ایده عدالت اجتماعی را نمی‌توان به آن سادگی که هایدک آن را طرد می‌کند کنار گذارد. نظریه هایدک درباره بازار به منزله منبع اطلاع‌رسانی نیز قابل ملاحظه است. اما نباید فراموش کرد که بازار، اطلاعات مربوطه به مرجحات کسانی را تعیین می‌کند که زبان بیان قدرتمندتری دارند. به علاوه می‌توان این اطلاعات را تحریف کرد. نظیر زمانی که انحصارات پدیدار می‌شوند و بازار را در خدمت می‌گیرند. گری به علاوه از هایدک از

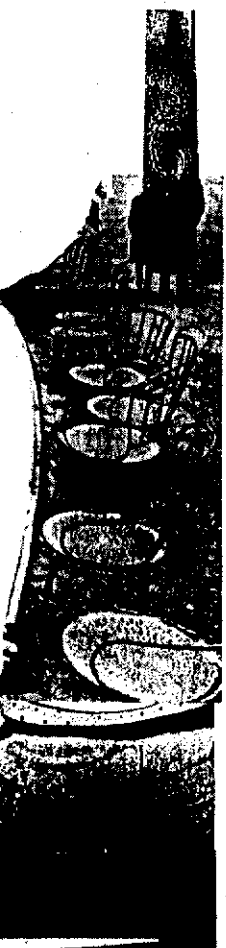
بابت دفاع او از آزادی مثبت انتقاد می‌کند و سودانگاری دارویی وی را فاقد توانایی برای تمییز و تفکیک میان دو امر اساسی می‌داند: نظمهای خودبه‌خودی که در آن آزادی رشد می‌کند، و نظامهای حکومتی با ثبات و سرکوبگر.

در مقاله «دیدگاه اسپنسر درباره اخلاق آزادی و حدود مداخله دولت» که هفتمین مقاله کتاب را تشکیل می‌دهد، گری از دیدگاههای اسپنسر دفاع بلیغی به عمل می‌آورد. اسپنسر در نگاه گری شباهت زیادی به میل پیدا می‌کند: هر دو به عنوان متفکرانی معرفی شده‌اند که از نوعی سودانگاری غیرمستقیم دفاع می‌کنند. به زعم گری این نوع سودانگاری لایه‌هایی از اصول میانه‌جی به وجود می‌آورد که از آزادی فرد در برابر اصل فراگیر به حداکثر رساندن سود، محافظت می‌کند. با این حال گری از ناتواریسم تطوری^{۱۲} اسپنسر انتقاد می‌کند، به این اعتبار که این رهیافت مروج نوعی دیدگاه معتقد به پیشرفت اجتماعی است که با تکیه بر اصالت یک هویت واحد اجتماعی به منزله موضوع مناسب و صحیح اسناد صفات اخلاقی، تهدیدکننده تمدن لیبرال به شمار می‌آید.

در فصل هشتم، «سود غیرمستقیم و حقوق بنیادین»، گری این نکته را بررسی می‌کند که آیا می‌توان حقوق را به شیوه سودانگارانانه موجه کرد. او استدلال می‌کند که می‌توان استدلال میل را نوعی استدلال بر مبنای سودانگاری غیرمستقیم به شمار آورد و این روایت از سودانگاری در معرض انتقادهای سنتی از سودانگاری قرار ندارد، هر چند که در معرض دشواریهایی از نوع دیگر است. به

اعتقاد گری اگر نظر میل را این گونه تفسیر کنیم که غرضش از اصل حداکثر سود^{۱۳} یک اصل ارزشیابانه^{۱۴} بوده و نه دستور مستقیمی برای انجام عمل صحیح، آن‌گاه تعارض ادعایی از بین می‌رود. میل بر این باور بوده که اگر آدمیان به طور مستقیم سعادت را به عنوان یک موضوع یا ابزار جست‌وجو کنند هرگز نمی‌توانند بدان دست یابند. به این اعتبار میل یک «سودانگار غیرمستقیم»^{۱۵} است و نه یک «سودانگار تابع عمل»^{۱۶} یا «موافق قاعده»^{۱۷}. از آنجا همچنین نتیجه می‌شود که اصل حداکثر سود یک اصل اخلاقی از نوع اصل آزادی نیست و بنابراین با آن تعارضی ندارد. غرض میل از آنچه درباره حدود آزادی به معنای ضرر نزدن به دیگران بیان می‌کند، ضرر نزدن به منافع آنان است که دو مصداق برجسته آن عبارت است از: امنیت و خودمختاری. این مبنای نظریه اخلاقی حقوق در دیدگاه میل است. در این نظریه قلمرو آزادی عمل، معادل مجموع این حقوق است و جوهره دیدگاه میل درباره آزادی این است که می‌توان بر مبنای سودانگارانانه غیرمستقیم از آزادی امنیت و خودمختاری دفاع کرد.

فصل نهم با عنوان «لیبرالیسم و گزینش



است. راسیونالیسم، سیاست را به منزله نوعی فعالیت هدفمند و برنامه‌ریزی شده تعریف می‌کند و به این ترتیب ماهیت غیرکامل شدنی آن را به عنوان یک شگرد انطباق با هر اوضاع و احوال اجتماعی منکر می‌شود.

گری از این انتقاد اوکشتای برای نقد میل در مقاله دوازدهم، «میل و دیگر اندیشه‌های لیبرالیستی» استفاده می‌کند. انتقاد گری این است که میل میان دو آموزه لیبرالی مذبذب است. رهیافت غالب در دو رساله در آزادی و اصول اقتصاد سیاسی تعریف یک اصل ساده به منظور تنظیم آزادی در جامعه مدنی است. اما این رهیافت به سه دلیل با شکست مواجه است.

۱- اصل اضرار در بهترین حالت شرایط لازم و نه کافی برای محدود کردن آزادی به وجود می‌آورد. این اصل می‌گوید ما باید آزادی افراد را صرفاً برای آنکه به آزادی دیگران لطمه نخورد محدود کنیم. اما نه می‌گوید کدام شرایط سبب اضرار به غیر می‌شود و نه می‌گوید چه اندازه از محدودیت آزادی برای دستیابی به مقصود کفایت می‌کند. بنابراین به ما می‌گوید چه نباید بکنیم، نه آنکه چه باید بکنیم.

۲- سودانگاری غیرمستقیم میل بر این فرض بنا شده که ما قادریم درباره خیر اجتماعی قضایای صحیح انجام دهیم. اما وجود امکانات قیاس‌ناپذیر در زندگی افراد این امر را مختل می‌کند.

۳- اصل آزادی از ناحیه رفاه عمومی آسیب‌پذیر است: زمانی که دلایلی در دست داشته باشیم که معتقد باشیم مداخله در امور، خیر بیشتری برای عموم به همراه می‌آورد، مشکل می‌توان استدلال کرد که نباید در امور مداخله کرد. این محدودیت بزرگ همه نظریه‌هایی است که می‌کوشند حقوق را به عنوان یک قید جنبی در خصوص رهیافت متکی به اصالت نتایج^{۳۳} لحاظ کنند.

گری در آخرین مقاله کتاب، از منظری کلی، بر نقطه ضعفها و مشکلات اصلی لیبرالیسم انگشت می‌گذارد. او سه استدلال اصلی را که به وسیله نویسندگان لیبرال در دفاع از لیبرالیسم مطرح شده، یعنی استدلال بر مبنای جهل، استدلال بر مبنای توافق و استدلال بر مبنای رشد و تعالی جامعه انسانی را به طور نقادانه بررسی می‌کند و مدعی می‌شود هر سه این استدلال یا سه استراتژی از ارانه یک بنیاد عام معتبر برای عمل سیاسی ناکام می‌مانند. گری نتیجه می‌گیرد پروژه لیبرالیسم برای ارانه یک مدل اداره اجتماع بر مبنای اصالت آزادی با شکست روبه‌رو شده است و عقل لیبرال یک لحظه غیرقابل تعمیم در تمدن غربی است.

در ادامه گری رهیافت مختار خود، به نام لیبرالیسم مابعد-پیرونی را ارانه می‌کند: این رهیافت به شکاکیت پیرونی و هیومی این نکته را اضافه می‌کند که صور خودشناسی ما، مخلوقاتی تاریخی هستند از سنخ روایت و گفتار. جنبه مثبت روش فلسفی مابعد-پیرونی این است که به ما اجازه می‌دهد از آنچه می‌توانیم از تاریخ پیاموزیم بهره ببریم؛ به این معنی که بتوانیم به کشف تبارشناسی یا باستان‌شناسی شیوه‌های کنونی حیات خود اقدام ورزیم. آنها را به عنوان مخلوقات تاریخی فهم کنیم. رهیافت مابعد-پیرونی یک شیوه تحقیق سیاسی است که با فنونولوژی صور زندگی اخلاقی و سیاسی

آزادیها» به بررسی این پرسش اختصاص دارد که لیبرالیسم چه مشخصه‌ای را باید واجد باشد تا یک ایده آل سیاسی معنادار به شمار آید؟ گری پاسخهای مختلفی را که نویسندگان لیبرال با توسل به نظریه‌هایی مانند حق طبیعی، اصالت سود (سودانگاری) و قرارداد اجتماعی ارائه کرده‌اند، ارزیابی می‌کند و نتیجه می‌گیرد که هر چند در پاسخگویی به این پرسش، نظریه‌های مبتنی بر قرارداد اجتماعی نسبت به دورهیافت دیگر با توفیق بیشتری همراه بوده‌اند، تعارض میان آزادیهای مختلف، امری است که هیچ یک از نحله‌های لیبرالیستی گوناگون نمی‌توانند از آن پرهیز کنند، و تا زمانی که نتوان تعریف روشنی از مفهوم «شخص» از آن نوع که راولز مورد استفاده قرار داده، ارائه کرد، مسأله‌گزینش میان آزادیها لاینحل باقی خواهد ماند.

فصل یازدهم به معرفی دیدگاههای اوکشتات درباره قانون آزادی و انجمنهای مدنی اختصاص داده شده است. اوکشتات نیز همچون اغلب متفکران جدید لیبرال به کثرتگرایی به عنوان یک امر اساسی نظر می‌کند، در عین حال تلاش برای صورت‌بندی یک اصل آزادی را که بتواند به نحو قطعی و حتمی روابط میان شیوه‌های عمل متعارض را تمشیت و تنظیم کند مردود می‌شمارد. دلیل این امر آن نیست که برای آزادی ارزش زیادی قائل نیست، بلکه به عقیده او بر ساختن اصول تنظیم‌کننده برای هدایت سیاستها امری نادرست است: این امر از دیدگاه او به منزله مداخله عقلانیت در سیاست به شمار می‌آید. اوکشتات از عقلانیت تعبیر خاصی دارد و به همین اعتبار دخالت آن را در سیاست روانی دارد. به اعتقاد او عقلانیت رهیافتی است که محصول نوعی علم‌زدگی (سیانتیسم) امپریالیستی (متمثل در پوزیتیویسم منطقی دهه ۱۹۳۰) است و بر مبنای آن تنها آنچه که بتوان به نحو صریح و در قالب عبارات و اصطلاحات نظری بازگو کرد، معرفت اصیل به شمار می‌آید و آنچه در قالب علم طبیعی عرضه نشود عقلانی به شمار نمی‌آید. بر اساس این رهیافت آن دسته از نهادها و سنن و آداب و رسوم و شیوه‌های زندگی که نتوانند خود را موجه کنند، غیرعقلانی به شمار می‌آیند. در نظر اوکشتات که گری نیز آن را تأیید می‌کند، همه انواع معرفت، حتی آنها که در رشته‌های نظری گنجانده شده‌اند، محصول رشد فعالیت‌های عملی هستند، و معرفت، معرفت ضمنی است. اصول رشته‌های نظری، اعتبار خود را از معرفت ضمنی که در فعالیت‌های عملی مندرج است کسب می‌کنند.

راسیونالیسم یا عقلانیت به زعم اوکشتات، ترتیب میان عمل و نظر را معکوس می‌کند و اعتبار را به نظریه می‌دهد. اما در سیاست، بیش از هر حوزه دیگر عقلانیت به این معنا مضربوده است. ایدئولوژی‌هایی که راهنمای عمل محسوب می‌شوند، چنین شأنی دارند. هر ایدئولوژی یک دعوی عام و فراگیر برای اعتبار یک مجموعه از اصول نظم‌دهنده است.^{۳۴} این قوت نظری صرفاً با عزل نظر از معرفت ضمنی که در شرایط خاص سیاسی مندرج است حاصل شده

که در میان خود می یابیم، همراه می شود. اما در آن از شیوه انتزاعی و نظم تصنعی که تا به حال در فرهنگ سیاسی لیبرالی برقرار بوده خبری نیست. در این رهیافت آزادی فردی همچنان یکی از ایده آل های اخلاقی به شمار می آید. اما بر دیگر ایده آل ها برتری حقوقی ندارد یا نباید به صورت خودبه خود بدانها برتری داده شود. گری یادآور می شود وظیفه ما چنان که او کلمات در تمثیل خود متذکر شده، بر روی آب ماندن و حفظ تعادل بر روی یک اقیانوس ناپیدا کرانه است. یعنی به عبارت دیگر، در تنظیم امور سیاسی و اجتماعی در جوامع گوناگون آنچه در نهایت مددکار واقع می شود، ملاحظات عملی و جزئی است، نه آموزه های انتزاعی و کلی.

۳

چنان که گذشت، گری دو مقاله از دوازده مقاله اصلی کتاب را به جان استوارت میل اختصاص داده است. محتوای این دو مقاله و نحوه تبویب آنها در کتاب، نمادی از رویکرد خاص نویسنده به لیبرالیسم است که در محدوده ای کوچکتر تقریباً در همه فصول کتاب کم و بیش تکرار شده است. او در مقاله نخست با عنوان «جان استوارت میل و آینده لیبرالیسم» که اول بار در کتاب چاپ ۱۹۷۶ وی درباره میل نشر یافته می نویسد:

من خاطر نشان می کنم لیبرالیسم رادیکال میل، لااقل در سه جنبه هنوز نکات زیادی برای عرضه به کسانی دارد که در جست و جوی یک رادیکالیسم (ریشه گرای) معقول هستند. میل مخالف تمرکزگرایی است، امداف نوعی رادیکالیسم ضد اقتدار دولت، که برخلاف سوسیالیسم رسمی (ارتدکس) به مسائلی توجه می کند که در پاسخ گویی به نیاز وسیعاً آذغان شده در خصوص تقسیم و انتشار قدرت و ابتکار سیاسی درون نهاد های عمیقاً ریشه دار جامعه ما مطرح می شود. این نوعی رادیکالیسم است که در همان حال که خواستار تقسیم گسترده مالکیت و در نتیجه درآمد هاست، در برابر رهیافت تزل دهنده مکتب مساوات گرایان^{۳۳} که در عمل به نظر می رسد به نحوی اجتناب ناپذیر یا به یک جامعه باز ایستاده از پیشرفت و یکدست منجر می شود و یا به جامعه ای که در آن تفاوت های میان قدرت و موقعیت جایگزین تفاوت های به مراتب کم ضرر در امکانات مالی می گردد - رهیافت بدیلی در خصوص عدالت اجتماعی عرضه می کند. از این گذشته، این نوعی رادیکالیسم است که به خوبی برای مواجهه با چالش هایی که از رهگذر خاتمه یافتن رشد اقتصادی در سطح جوامع توسعه یافته (یاد در حال توسعه) پدیدار می شود، آمادگی دارد. اندیشه سیاسی میل باید برای همه کسانی که در تلاش تغییر نهادها و سیاست های جوامع لیبرال هستند، در حالی که مایلند به ایده آل های مرکزی سنت لیبرال پایبند بمانند، منبع الهامی محوری تلقی شود.

اما در مقاله دوم با عنوان «میل و دیگر مکاتب لیبرالیسم» که نخست در سال ۱۹۸۸ به چاپ رسیده و در تألیف اخیر، به عنوان آخرین مقاله از گلچین مقالات قبلاً نشر یافته، جای داده شده، گری نظر خود را درباره میل این گونه تغییر داده است:

میل، در نظریه پردازی توزیع گرایانه خود، در پیشنهاد خویش دایر بر نوعی سندیکالیسم رقابتی مشکل از فعالیتهای اقتصادی که به وسیله کارگران اداره می شود و در طرح به کلی اوتویبایی خود برای به دست آوردن حالتی پایدار در رشد اقتصادی و رشد سرمایه، از روندهای واقعی و غیر قابل گریز زمانه خود فاصله گرفته و به این ترتیب اندیشه سیاسی خود را با ناتوانی همراه کرده است. اندیشه میل، در سرتاسر نوشته های وی درباره مسائل مربوط به خط مشی و بحث های روز، دچار نوعی کم خونی روشنفکری است که با غفلت از قیود سیستمیک و تاریخی بر تحولات گسترده

اجتماعی، تنها موفق به تولید یک تصویر خیالی و فریبنده از یک حالت تحول یافته امور می شود که احیاناً تنها به وسیله معدودی دسته های راسخ الاعتقاد از طرفداران کومه بین اصالت عقل (راسیونالیست ها) جدی گرفته شده. به این دلیل نظریه پردازی سیاسی میل و پیشنهاد های اصلاح طلبانه او، علی رغم نفوذ عظیم وی به عنوان یک منطق دان و فیلسوف، تأثیر اندکی، شاید در حد صفر، بر قانون و دیدگاه های زمانه وی داشته است، حتی تلاش او برای آشتی دادن میان نظریه پردازی سوسیالیستی و لیبرال در خصوص زندگی اقتصادی به وسیله جنبش های کارگری قرون نوزده و بیست رد شد یا عمدتاً نادیده گرفته شد. مشخصترین ویژگی لیبرالیسم تجدید نظر طلبانه میل، که از علاقه به پاسخ دادن به تعارض های زمانه ناشی شده، عبارت است از خنثی بودن کامل آن در حوزه عمل در قرن نوزدهم و در زمان خود ما. (۲۲۸)

انتقاد گری از آرای میل، حکایت از سرخوردگی نویسنده از لیبرالیسم دارد، و این سرخوردگی که در مقالات اولیه کتاب کمتر نمودار است، در مقاله دوازدهم و بیش از آن در آخرین مقاله کتاب کاملاً مشهود می شود. گری به شهادت آثاری که در دو دهه اخیر منتشر کرده و به شمه ای از آنها در بخش نخست این مقاله اشاره شد، نویسنده ای است که اندیشه اش با شتاب در حال تحول است و در جست و جوی دستیابی به دیدگاه هایی خرسندکننده تر از آنچه در هر مقطع اتخاذ می کند، دائماً در تلاش است. این کاوش مستمر حال و هوای خاصی به نوشته های گری بخشیده که در آثار متأخر او نمایانتر است. به این معنی که خواننده ای که هر یک از این نوشته ها را مطالعه می کند، در آرای نویسنده با نوعی تعارض و عدم تلائم که بعضاً صورت آشکاری به خود می گیرد مواجه می شود. جهش های ناگهانی فکری که از هر تألیف تا تألیف بعدی روی می نماید، چنین القا می کند که نویسنده در هیچ یک از مقاطع تطور اندیشه خود دیدگاه روشنی را اختیار نکرده بود و آنچه را می پنداشته موضع مورد قابل قبولی است چنان که باید و شاید در معرض ارزیابی نقادانه و همه جانبه قرار نداده است. همین جنبه ظاهراً سبب شده نویسنده همواره تحت تأثیر آخرین آثاری که با آن آشنا می شود قرار گیرد و در موضع قبلی خود تجدید نظر کند. به عنوان مثال در سال ۱۹۷۶ و زمانی که گری هنوز یک مدافع پروپاقرص لیبرالیسم به شمار می رفت، یک محقق آمریکایی به نام **جان پوکاک** کتابی را منتشر کرد با عنوان **لحظه مایکاولی**^{۳۴} که در آن ادعا کرده بود لیبرالیسم، یک سنت پیوسته تاریخی نیست و کسانی که خود را وارث سنت لیبرالی کلاسیک می دانند، در واقع به نحله کاملاً متفاوتی تعلق دارند. گری تا آنجا تحت تأثیر این کتاب قرار گرفت که در تألیف بعدی خود، یعنی «لیبرالیسم»^{۳۵} عیناً همین تفکیک را مبنای رهیافت جدید خود قرار داد. در آثار دیگر که به دنبال این تألیف منتشر شد، تأثیر نویسندگان سنت کامیونیتارین، فوکو، رورتی و جریان های فکری پسا - مدرن مشهودتر شده است. گری در تلاش فکری خود از جنبه های انتزاعی و نظری دورتر شده و به جنبه های انضمامی و تاریخی توجه بیشتری نشان داده است. همین امر موجب شده مسأله کثرتگرایی ارزشی اهمیت زیادی در نظر او پیدا کند و وی



را وادارد به جست و جوی یک مدل فکری برخیزد که بتواند برای این مسأله اساسی جوامع کنونی پاسخی خرسندکننده ارائه کند.

معضلی که گری با آن دست به گریبان است این است که چگونه می توان کثرتگرایی ارزشی را پذیرفت، بی آنکه به دام نسبیّت گرایی درغلثید. گری در کتابی که در این مقاله در دست بررسی است مدعی می شود که لیبرالیسم در اشکال گوناگونی که وی در تألیف خود مورد بحث قرار داده قادر به حل مشکل نیست. در آنچه در پی می آید این دعوی گری به شیوه ای نقادانه مورد ارزشیابی قرار می گیرد. ذکر این نکته ضروری است که نقدهایی که از این پس خواهد آمد، به معنای مخالفت با همه آرای که در «لیبرالیسم» ها درج شده نیست. به عکس، بسیاری از نکاتی که گری در نقد اندیشه های نویسندگان لیبرال یاد آور شده، در خور تأمل و قابل قبول است. غرض از بررسی حاضر، صرفاً این است که مشخص شود آیا نتیجه کلی ای که گری در مورد لیبرالیسم اخذ کرده موجه است، و آیا نمی توان به شکل یا اشکالی از لیبرالیسم دست یافت که خالی از نقایص مورد اشاره گری باشد و در عین حال بتواند مشکلی را که گری با آن دست و پنجه نرم می کند به گونه ای در خور پاسخ گوید.

نخستین دشواری که در مطالعه نقادانه آرای گری در خصوص لیبرالیسم رخ می نماید این است که وی از این اصطلاح به گونه ای متلائم و یکدست در کتاب خود استفاده نکرده است. گری در مقالات اولیه و نیز در بخشهای اول آخرین مقاله خود از لیبرالیسم به نحوی سخن می گوید که گویی یک هویت یگانه است و بنابراین در مشخص کردن آن مشکلی وجود ندارد:

من مکرراً در این مقالات نتیجه می گیرم که یک راه خاص به سمت موجه کردن لیبرالیسم مرده این است و ایدئولوژی لیبرالی یک امر ناممکن است. تنها به این نیت که بعداً یک شیوه موجه سازی ظاهر امیدوارکننده تری در پیش گیرم. (vii)

اما در آخرین بخش مقاله آخر تأکید می کند لیبرالیسم در قلمداد کردن خود به عنوان یک سنت واحد دچار خود فریبی شده است.

در لیبرالیسم قرن بیستم نوعی خود فریبی بسیار عمیق وجود دارد که درباره آن تاکنون چیزی نگفته ام. در میان لیبرال های متأخر این رسم معمول است که خود را به عنوان وارثان یک سنت روشنفکری که سابقه ای چند صد ساله دارد و منشا آن حتی به دوران باستان باز می گردد معرفی کنند. من این گونه تلقی می کنم که نتیجه تحقیقات پوکاک و دیگرانی که از وی تأثیر پذیرفته اند آن بوده که این تصویر از خویش به منزله وارثان یک سنت دیرین و متلائم، توهمی بیش نیست. لیبرالیسم لاک وجه مشترک چندانی با لیبرالیسم میل ندارد و خطاست که این دو لیبرالیسم به منزله دو لحظه در یک فراگرد پیوسته تاریخی لحاظ شود. نتیجه این تحقیق تازه آن بود که از لیبرالیسم به منزله یک سنت روشنفکری، نوعی ساخت شکنی تاریخی به عمل آورده و برای ما، ناپیوستگیها، جنبه های عرضی و تصادفی، تنوع و انضمامی بودن تاریخی متفکرانی را که بدون ملاحظه، آنها را در کنار هم قرار داده اند و با برچسب لیبرالیسم مشخص کرده اند، باز یابی کرده است. (۳۲۹)

گری در نظر تازه خود در خصوص ناپیوستگی در سنت لیبرالی، علاوه بر پوکاک، تا اندازه ای تحت تأثیر نویسندگان دیگری نظیر تامس کوهن، پاول فایرابند و میشل فوکو نیز بوده است که از آنان با موافقت و همدلی یاد می کند. جمله این نویسندگان به گسسته های معرفتی در تاریخ اندیشه قائلند و پیوستگیهای تاریخی را

انکار می کنند. اما در برابر این رویکرد می توان این پرسش را مطرح کرد که در هر «سنت» تا چه اندازه تغییر و تفاوت مجاز به شمار می آید، به نحوی که فراتر از آن دیگر نتوان بر آن «سنت» اطلاق وحدت کرد. پاسخ به این پرسش البته کار آسانی نیست. اما می توان در این حد توافق کرد که ناپیوستگیها، تنوعها، جنبه های عرضی و انضمامی تاریخی در همه فرهنگها و سنتها وجود دارد و اگر این تفاوتها موجب شود که نتوان از یک سنت لیبرالی واحد سخن به میان آورد، در مورد دیگر فرهنگها و سنتها و مکاتب و ادیان نیز عیناً همین مشکل بروز خواهد کرد. برخی متفکران برای نشان دادن پیوستگی معرفتی به وجود یک هسته کم و بیش مشترک متشکل از مسائل یا آموزه ها یا روشها یا اهداف در میان سنتهایی که در تاریخ اندیشه مورد توجه قرار می گیرند، تأکید کرده اند. به این اعتبار هر چند ارزشها و نظریه ها در طی تاریخ تغییر می کنند، وجود برخی پیوستگیها این امکان را به وجود می آورد که بتوان از یک سنت واحد و وحدت یک سنت سخن به میان آورد. البته از اینجا نباید نتیجه گرفت که چیزی به عنوان ذاتی لیبرالیسم یا شیوه یگانه ای برای تفسیر و درک این مکتب موجود است. لیبرالیسم یک مکتب برساخته بشر است و بنابراین نظیر همه دیگر امور برساخته اجتماع، دارای جنبه های اعتباری است. با این حال در حوزه اعتباریات نیز می توان بر مبنای زمینه های مشترکی که مورد موافقت «عموم» است نوعی رهیافت «رنالیستی» اتخاذ کرد و از گوهر واحد سخن به میان آورد. بر همین مبنا و به اعتبار اندیشه های مشترکی که می توان کم و بیش میان متفکران لیبرال تشخیص داد، سخن گفتن از یک سنت لیبرالی مجاز خواهد بود.^{۳۶} بهره گیری گری از واژه لیبرالیسم به صورت یک مشترک لفظی موجب شده وی در بررسی خود به نوعی تعارض آشکار دچار شود. او که در فصل آخر کتاب، حتی به وجود شباهت خانوادگی میان مکاتب لیبرالیستی گوناگون رضایت نمی دهد، در فصول اولیه بر وجود نکات مشترکی میان دیدگاههای نویسندگان لیبرال تأکید می ورزد. از جمله این نکات مشترک موارد ذیل را می توان ذکر کرد: توجه به مسأله آزادی منفی، یعنی فقدان موانع و عدم مداخله و مزاحمت حکومت یا دیگر افراد؛ توجه به مسأله حکومت قانون، زیرا آزادی متکی به حکومت قانون است؛ توجه به مسأله اصالت فرد و حقوق مساوی افراد؛ توجه به مسأله برابری از حیث دستیابی به امکانات؛ توجه به مسأله تسامح و توجه به مسأله دموکراسی متکی به قانون اساسی. (این جنبه آخر متشکل است از آزادی تشکیل جمعیتها و احزاب و سازمانهای سیاسی که در صدد نیستند به شیوه هایی غیر قانونی حکومت را ساقط کنند، آزادی بیان، آزادی انتقاد از حکومت و دیگر آزادیهای یکسان مدنی که به وسیله قوه قضاییه از آن پاسداری می شود).

شاید مهمترین نقدی که گری به لیبرالیسم وارد می کند آن است که این مکتب فکری (به فرض قبول نوعی وحدت برای آن) دعوی کلیت و فراگیری و ماورای تاریخی بودن دارد و خود را به عنوان نظامی که برای همه اعصار و همه جوامع مناسبترین الگوست

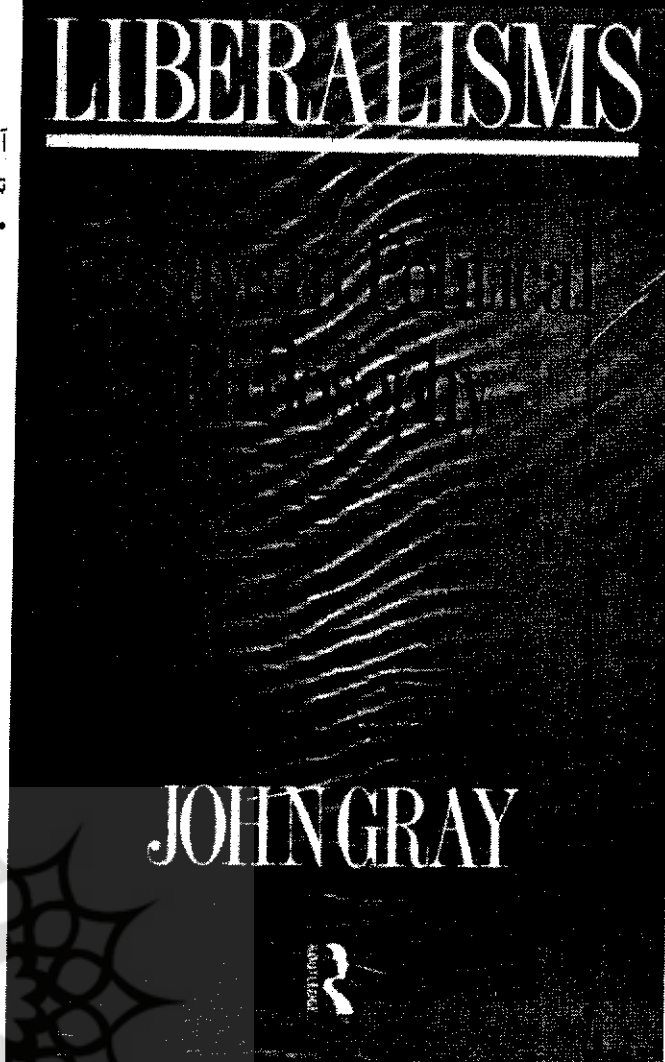
آن شده باشد که صورتهای دیگر حکومت نمی توانند خیر عامه را تأمین کنند. متفکری نظیر میل در رساله مشهود خود در آزادی یادآور می شود که اصول مورد نظر او

به مراحل عقب مانده جامعه که در آن خود جمعیت ممکن است در مراحل طفولیت قرار داشته باشد قابل اعمال نیست. دشواریهای اولیه در راه پیشرفت خود به خودی آن قدر زیاد است که انتخاب ابزار برای غلبه بر آن اساساً مطرح نیست؛ و حاکمی که سرشار از روحیه بهبود و اصلاح اوضاع است در به کارگیری هر روشی که غایت مورد نظر را به بار آورد مجاز شمرده می شود...^{۳۷}

متفکری نظیر پاپر بر این نکته تأکید دارد که همه نظریه ها و مدل های ما صرفاً حدسی و فرضی هستند و بنابراین ماهیتی موقت دارند و باید دائماً در بوته آزمایش قرار داده شوند و تلاش انبای بشر باید مستمراً در جهت عرضه مدل ها و نظریه های کارسازتر متمرکز شود. حتی هایک نیز که زمانی به عنوان یک لیبرال افراطی شهرت یافته بود از لیبرالیسم در چارچوب یک رهیافت تطوری دفاع می کند و به این اعتبار می پذیرد که در ظرف و زمینه برخی ارزشها و سنتها، پاره ای از نهادها یا شیوه ها بهتر از نمونه های بدیل، با محیط انطباق پیدامی کنند.^{۳۸}

نکته مورد نظر گری را می توان این گونه بازگو کرد که برای آن دسته از افرادی که به شیوه ای از زندگی اخت کرده اند و نمی توانند در یک فضای لیبرالی رشد کنند، هیچ استدلالی در خصوص عام بودن حقوق بشر، یا این نکته تنها در یک جامعه مدنی، معرفت به نحو بهینه بسط می یابد، یا اینکه همه افرادی که در شرایط یک آزمایش فرضی متکی به «حجاب جهل» قرار گیرند بر عدالت و آزادی صحه می گذارند، دلیل کافی و موجه برای از دست گذاردن شیوه زندگی مألوف خود فراهم نمی آورد. شیوه زندگی لیبرالی برخلاف دعوی لیبرالیسم، یک شیوه زندگی عام و کلی نیست، بلکه یک لحظه کوتاه محلی در تاریخ تمدن غرب به شمار می آید.

این سخن که شیوه زندگی لیبرالی به مذاق همگان سازگار نیست، سخن درستی است که در آن خلاف نمی توان کرد. اما این امر مختص لیبرالیسم نیست. اساساً هیچ یک از اصول نرماتیورانی می توان به کسانی که تمایلی برای شنیدن و عمل بدان ندارند، تجویز کرد. قرآن در این خصوص به شیوایی به پیامبر می گوید: «کری را که پشت به تو دارد و از تو می گریزد، نمی توانی با پیام قرآن انداز کنی.» (نمل، ۸۰). آنچه نویسندگان لیبرال در خصوص آن استدلال می کنند این است که شیوه زندگی لیبرالی بهتر از دیگر شیوه ها زمینه را برای رشد استعدادها فراهم می کند. اما معنای این سخن آن نیست که این شیوه در مورد همه افراد نتیجه یکسان به دست می دهد. در امور اجتماعی، قوانین آماری حاکم است و در این حوزه تنها می توان از احتمالات کمتر و بیشتر و توزیعهای آماری سخن به میان آورد. شماری از متفکران لیبرال با توجه به این نکته استدلال می کنند که در قیاس با همه مدل های دیگری که تاکنون برای تمشیت امور جوامع پیشنهاد شده، می توان نشان داد که در جامعه ای که در آن ارزشهای لیبرالی نظیر آزادی، تساوی حقوق، حکومت قانون، مشارکت عامه و دمکراسی (به معنای امکان ایجاد تحولات سیاسی از طرق قانونی و بدون توسل به زور)، تقبیح خشونت، خردورزی، توجه به ملاحظات اخلاقی در همه



معرفی می کند:

این جنبه مشخصه، و شاید معرف لیبرالیسم است که این مکتب می کوشد شیوه های عمل لیبرالی را که مشروط به شرایط تاریخی هستند، در قالب اصولی که به نحو عام معتبر به شمار می آیند، جای دهد. (۲۳۹)

گری مدعی می شود که متفکران لیبرال به دلیل تأکید بر عام و فرازمانی بودن مکتب خود، به سمت نوعی عدم تسامح در قبال دیگر فرهنگها کشیده شده اند:

لیبرالیسم، که در کاربرد در حوزه رفتار شخصی به تسامح و حتی کثرتگرایی نظر دارد، در تقاضاهای سیاسی خود بیانگر نوعی عدم تسامح است، زیرا این حقیقت آشکار را منکر می شود که شمار زیادی از اشکال مختلف حکومت وجود دارد که هر یک به شیوه خود می تواند به نحو اصیلی از سعادت انسانی مدد رساند. لیبرالیسم از آغاز همواره بجهد در برابر این امر مشهود مقاومت ورزیده، زیرا این امر تنها می تواند با آشکار کردن اینکه دعوی حجیت و اقتدار فراگیر لیبرالیسم، نوعی ایمان سیاسی است، منجر به بی اعتبار شدن آن گردد. دعوی لیبرالیسم نشاندهنده نوعی شباهت ساختاری لیبرالیسم با مسیحیت تبشیری است، که این مکتب فرزند نامشروع آن به شمار می آید. (۲۳۹)

اما این ادعا که متفکران لیبرال بر عام و فرازمانی بودن لیبرالیسم تأکید ورزیده اند، با شواهد تاریخی انطباق ندارد. خود گری هیچ بینه ای در تأیید دعوی خود ارائه نمی کند؛ نه بینه ای در این خصوص که متفکران لیبرال مدعی کلیت و فرازمانی بودن لیبرالیسم شده باشند و نه شهادی دایر بر اینکه احدی از متفکران لیبرال منکر

زمینه‌ها و نظایر آن برقرار است، زمینه‌های مناسبتری برای رشد و تعالی استعداد‌های شهروندان فراهم می‌آید. به اعتقاد متفکران لیبرال بدون آزادی همه چیز دیگر، خواه فضایل اخلاقی، خواه امتیازات مادی و رفاهی از دست می‌رود. رفاهی که در دیگر انواع حکومتها به دست می‌آید، نه به عنوان حق مردم، بلکه به عنوان انعام و پاداش و هبه حاکمان تلقی می‌شود. در این قبیل حکومتها، احیاناً ممکن است رفاه عامه در حدودی تأمین شود، اما این رفاه که با زیر پا گذاردن گوهر آزادی حاصل شده، در خور آدمی نیست و برارنده مخلوقات مادون انسان است. در عین حال نباید فراموش کرد این گونه رفاه، نظیر شرایطی که فی‌المثل در سنگاپور برقرار است، با این شرط به شهروند اعطا می‌شود که از مداخله در امور سیاسی خودداری ورزند و یکسره به فعالیت‌های اقتصادی سرگرم شوند. اما از آنجا که قدرت فساد می‌آورد و قدرت مطلق مطلقاً فاسد می‌کند، شهروندان در این حکومتها، ولو در بالاترین درجه از رفاه قرار داشته باشند، بر جان و مال خود ایمن نتوانند بود. از نظر اندیشوران لیبرال، تنها در یک حکومت دمکراسی (به معنای دقیق کلمه) است که می‌توان بدون توسل به زور از شر حکومت فاسد خلاص شد و به همین اعتبار برای لیبرالیسم، دمکراسی نیز ضروری است، زیرا بدون دمکراسی نمی‌توان از آزادی دفاع کرد. متفکران لیبرال در عین حال بر این نکته نیز تأکید می‌ورزند که آموزه‌های لیبرالیسم به هیچ‌روی با ارزشهای دینی در تعارض نیست، بلکه در بسیاری موارد این آموزه‌ها اگر نه عیناً با الهام از تعالیم دینی، لااقل همسو با آنها تدوین شده است. آنچه نویسندگان لیبرالیسم مورد تقبیح قرار می‌دهند همان اموری است که در ادیان الهی نیز مورد تقبیح واقع شده‌اند، یعنی اموری همچون خشونت، سببیت، عدم تحمل دیگران، استبداد رأی و استکبار.

تأمل در انتقادهای گری از لیبرالیسم به عنوان یک چارچوب فکری، این نکته را آشکار می‌کند که وی آگاهانه یا ناآگاهانه مرتکب یک مغالطه منطقی شده و بر همین مبنا به رد و طرد لیبرالیسم فتوا داده است. مغالطه مورد بحث، مغالطه استانداردهای بالا و غیرقابل دسترس نام دارد و شیوه اعمال آن در مورد هر موضوع این گونه است که نخست معیارها و موازین موفقیت موضوع مورد نظر در تراز بسیار بالا و غیرقابل تحقق قرار داده می‌شود و آن گاه به دلیل آنکه این معیارها احراز نمی‌شود اعلام می‌شود که آن موضوع، خواه پروژه لیبرالیسم در حوزه امور اجتماعی و سیاسی، خواه نظریه رئالیسم در مورد تئوری‌های علمی و خواه دعوی پیامبران برای ایمان آوردن به خدای یگانه شکست خورده است.

گری در معرفی لیبرالیسم دو معیار مطرح کرده است: نخست آنکه لیبرالیسم تنها در صورتی قابل دفاع است که بتوان نشان داد این دیدگاه برای هر کس در هر جا و هر زمان که زیست می‌کند یک «ضرورت اخلاقی» است. دیگر آنکه بتوان کلیت اطلاق و عام بودن کاربرد این اصول را به نحو عقلی و به گونه‌ای که خدشه در آن ممتنع باشد، اثبات کرد.

... هیچ لیبرالی نمی‌تواند (بدون آنکه عملاً از لیبرالیسم دست بردارد) این نکته را بپذیرد که شیوه‌های لیبرالی صرفاً بیانگر و مجسم‌کننده یک رهیافت در کنار شمار بسیاری از شیوه‌های متعارض و احیاناً غیرقابل قیاسی است که برای رشد و اعتلای آدمیان وجود دارد. بنابراین از نظر یک فرد لیبرال، جامعه

لیبرالی صرفاً عبارت از یک انتخاب در میان انتخابهایی نیست که پیش روی آدمیان وجود دارد، بلکه لاین شیوه‌ای یک ضرورت اخلاقی است... ناندیشه لیبرال به دلیل تعصب عقیدتی همواره کوشیده شیوه‌های لیبرالی را تا حد مجموعه‌ای از اصول ارتقا دهد، و آن گاه عقلانیت این اصول را به گونه‌ای خدشه‌ناپذیر، به کرسی بنشانند... نتیجه اصلی مقالات این مجموعه این است که نشان دهد ایدئولوژی لیبرال محکوم به شکست است و گریزی از آن ندارد. (۲۳۹)

اما مشکل می‌توان فیلسوف لیبرالی را پیدا کرد که به این دو آموزه اعتقاد داشته باشد. شاید کانت نزدیکترین مثال به چنین شخصیتی خیالی باشد. اما یقیناً نه میل، نه راولز، نه پاپر و نه دیگران هیچ‌یک به چنین استانداردهای غیرقابل دسترسی اعتقاد نداشته‌اند. لیبرالیسم، چنان که اشاره شد، یک نظریه بر ساخته اندیشه آدمی است به منظور ایجاد شرایط مناسب در جامعه جهت بهره‌وری بهینه از استعدادها و امکانات. اگر بتوان مدل و الگوی مناسبتری برای تحقق این غایت ارائه کرد، در آن صورت متفکران لیبرال در زمره نخستین کسانی خواهند بود که از الگوی جدید استقبال خواهند کرد.

انتقاد دیگری که گری، در ارتباط با استدلال بالا مطرح می‌کند آن است که همه تلاشهایی که برای موجه ساختن لیبرالیسم در قالب یک نظریه اخلاقی فراگیر صورت پذیرفته - خواه از رهگذر مفهوم حق، خواه مفهوم قرارداد اجتماعی، خواه سودانگاری، خواه رهیافت مبتنی بر معرفت‌شناسی ابطال‌گرایانه و خواه دیدگاه مبنی بر تعالی جامعه انسانی - همگی در نهایت با شکست روبه‌رو می‌شوند. هیچ‌یک از این رهیافتهای نمی‌توانند از عهده حل مشکل ناشی از کثرت آزادیهای متعارض و ناسازگار و غیرقابل قیاس برآیند. هیچ‌یک نمی‌توانند میان این آزادیها یا میان آزادی به عنوان یک امر خیر و دیگر خیرهای عمومی قضاوت کنند و برتری آن را به گونه‌ای عام به کرسی بنشانند. این شکست موجب شکست پروژه لیبرالیسم می‌شود که می‌خواهد بالاترین میزان آزادی را برای همگان فراهم آورد. زیرا چگونه می‌توان «امیدوار بود ارزشی را به حداکثر یا حد بهینه رساند که قلمرو و محتوای آن نامتعین است و تفرد و تشخیص آن محل بحث و تأمل» (۱۴۰ و ۱۴۱)

در پاسخ به این انتقاد باید یاد آور شد که لیبرالیسم نیازی ندارد که به سرایش لیبرالیسم سقوط کند.^{۳۹} آزادی در نظر لیبرالها مطلق نیست بلکه نوعی استعداد و گرایش است. نتیجه آن این است که شخص را برای کسب امور متعالی از جمله نیل به معرفت و دستیابی به رشد و تعالی معنوی و اخلاقی مستعد می‌سازد. بدون آزادی، امکان دستیابی بهینه به این گونه فضایل از میان می‌رود. البته ممکن است ارزشهای بالقوه دیگر نظیر تسامح، برابری، امنیت و دمکراسی با آزادی در تعارض قرار گیرند. در آن صورت در مواردی لازم است آزادی محدود شود تا ارزشهای دیگر بر جای بمانند. اینکه در کدام موارد باید آزادی را محدود کرده، امری نیست که از پیش دانسته شده باشد بلکه در جریان عمل و تجربه و با نگاه نقادانه به اوضاع و شرایط، در هر مقطع حدود آن به صورت موقت مشخص می‌شود. این حدود البته دائماً در حال تغییرند. اما نامشخص بودن حدود آزادی و تغییر آن به معنای بی‌کفایتی لیبرالیسم نیست. این محدودیت در مورد همه دیگر محصولات اندیشه بشری عیناً برقرار است. به عنوان نمونه همه مفاهیمی که آدمیان برای تفهیم و تفاهم به کار می‌گیرند، فاقد حدود



نمی‌توان انتظار داشت مرزهای دائماً متغیر کاربرد این اصول را نیز مشخص کنند. شرایط خاص زمانی و مکانی نیز مصادیق این اصول را معین می‌کنند. از اینجا می‌توان دریافت که لیبرالیسم یک مجموعه از اصول ثابت و جزئی و لایتغیر نیست، بلکه نوعی برنامه تحقیقاتی است که مرزهای اصول و ساختارهای مرکزی آن دائماً در حال تجدید و تغییر است. در تعیین این حدود، یک اصل اساسی که راهنمای عمل اندیشوران لیبرال است این است که آموزه‌های لیبرالی به نتایج ضدغایت اصلی لیبرالیسم منجر نشوند. متفکران لیبرال با توجه به این اصل اساسی و نیز با در نظر گرفتن اصل نتایج ناخواسته، در حوزه امور اجتماعی و سیاسی بر رهیافت‌های تدریجی و عاری از خشونت تأکید می‌ورزند.

«لیبرالیسم»: مقالاتی در فلسفه سیاسی علی‌رغم انتقاداتی که می‌توان در خصوص دیدگاه مختار نویسنده آن مطرح کرد، انتقاداتی که به شمه‌ای از آنها در مقاله حاضر به اجمال اشاره شد، کتاب مهمی در حوزه فلسفه سیاسی معاصر به شمار می‌آید و ترجمه آن به صورتی منقح و خوش‌خوان می‌تواند سهمی در ارتقای دانش عمومی در خصوص برخی از مهمترین مباحث مطروحه در این قلمرو از اندیشه که ربطی وثیق با عمل دارد، بازی کند.^{۱۱}

یادداشتها

* جان‌گری، راتلج، لندن و نیویورک، ۱۹۸۹، ix + ۲۷۳ صص.

John Gray, *Liberalisms: Essays in Political Philosophy*, Routledge, London & New York, 1989, xi + 273 pp.

** گروه فلسفه دانشگاه تهران

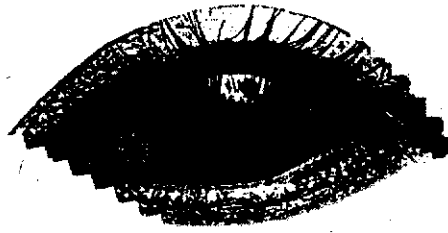
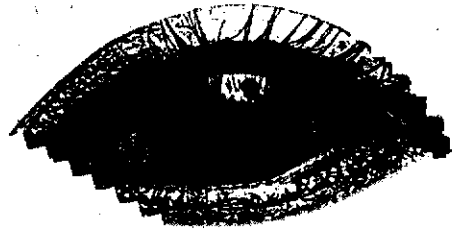
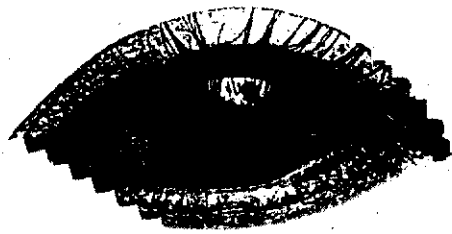
1. John Gray, *Mill In liberty: A Defence*, Routledge, 1976, second edition, 1983.
2. John Gray, *Hayek on Liberty*, Blackwell, 1984.
3. neo-liberalism
4. Michael Oakeshott
5. Pyrrhon
6. post-Pyrronian
7. John Gray, *Post-Liberalism: Studies in Political Thought*, Routledge, 1993.
8. John Gray, *Isaiah Berlin*, Hreper Collins, London, 1995.
9. agonistic liberalism
10. John Gray, *Enlightenment's Wake: Politics and culture at the close of the modern age*, Routledge, 1995.

۱۱. کامیونیتاریانیسم یک نظریه اجتماعی و سیاسی است که فردگرایی مندرج در فلسفه لیبرالیسم سیاسی را رد می‌کند و در عوض بر ارتباط و پیوستگی فرد با یک جمعیت یا گروه تأکید می‌ورزد و بر اهمیت سنت و غایت جمعی مشترک در قبال رهیافت متکی به قرارداد اجتماعی با می‌فشارد و برای ارزشهای فرهنگی یا قومی و ملی شأن ویژه قائل می‌شود و به آنها در برابر آزادی و خودمختاری فردی اولویت می‌دهد.

۱۲. این تغییرات انفسی با تغییرات آفاقی نیز همراه بوده است. به این معنی که در دهه ۱۹۷۰ و تا اوایل دهه ۱۹۸۰ که گری از مواضع راستگرایانه و موافق سیاستهای حزب محافظه‌کار انگلیس دفاع می‌کرد، در دانشگاه آکسفورد، که عمدتاً به سمت راست طیف سیاسی گرایش دارد، به تدریس اشتغال داشت، اما پس از تغییر موضع و تمایل به دیدگاههای طرفدار اصالت جامعه، به

معین و قطعی است، نظریه‌های علمی گوناگونی نیز که در طول تاریخ اندیشه ارائه شده‌اند، نتایج و آثار و تبعات و حدود کاربردشان از پیش دانسته نیست، اما این قبیل عدم تعیینها، موجب نمی‌شود کار به تعطیل و توقف بینجامد.

گری از لیبرالیسم انتقاد می‌کند که قادر نیست به مسائلی نظیر پورنوگرافی یا خودکشی اختیاری یا سقط جنین پاسخ دهد. دلیل این امر آن است که لیبرالیسم متکی به یک سلسله اصول تنظیم‌کننده کلی و عام است که به دلیل همین ماهیت کلی فاقد توانایی ارائه رهنمودهای مشخص هستند. اما این انتقاد، ناشی از عدم درک صحیح نحوه عمل اصول نرماتو است. توجه به این نکته اهمیت دارد که اصولی که به عنوان اصول تنظیم‌کننده مورد استفاده قرار می‌گیرند، می‌توانند حاوی محتوا باشند بی‌آنکه به نحو یگانه چیزی را تجویز کنند. وظیفه اصول انجام کاریک فیلتر و صافی است که برخی امور را مجاز می‌دارد و برخی را ممنوع اعلام می‌کند. اما نیاز به اعمال دقت‌های عملی را نیز از میان نمی‌برد. به عنوان نمونه اولویت آزادی در اندیشه لیبرالیسم، به خودی خود این نکته را مشخص نمی‌کند که کدام عمل باید به عنوان عملی که به نحو غیر مجاز به حوزه حفاظت شده فرد تجاوز می‌کند، ممنوع اعلام شود. آنچه این اصل با وضوح قابل قبول مشخص می‌کند پذیرفتنی بودن دلایلی است که در خصوص مسائل مبتلا به و مورد سؤال مطرح می‌شود. مثلاً این دلیل را که سقط جنین همواره مذموم است زیرا به قتل نفس منجر می‌شود رد می‌کند، زیرا یک پزشک ممکن است برای نجات جان مادر بدان متوسل شود. اما این دلیل را می‌پذیرد که آزادی بی‌قید و شرط سقط جنین می‌تواند حیات جامعه را به خطر اندازد. بنابراین بر استفاده از این دلیل به منزله وجهی برای ممنوعیت مشروط سقط جنین در یک جامعه لیبرالی صحه می‌گذارد. این تعیین و تعین را در سطح انتزاعی نظریه نمی‌توان انجام داد. اما این نکته نقضی برای لیبرالیسم نیست. اصل آزادی و اصل عدم اضرار خنثی یا خالی از محتواییست. اما تعیین مصداق بر عهده شرایط خاص است. می‌توان گفت در جامعه لیبرالی تقسیم کاری میان نظر و عمل صورت پذیرفته است. اصول لیبرالی ایده‌آل‌های پدرسالارانه یا خیرخواهانه را مشخص می‌کنند - نظیر هر اصل تنظیم‌کننده دیگر، اما از آنها



اما پس از تغییر موضع و تمایل به دیدگاههای طرفدار اصالت جامعه، به مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه لندن، که بیشتر به سمت چپ طیف سیاسی گرایش دارد نقل مکان کرده است.

13. John Gray, *Endgames*, Cambridge, Polity Press, 1997.

14. value pluralism

15. Gohn Rawls

16. Robert Nozick

۱۷. این فصل از کتاب گری را آقای عزت‌الله فولادوند ترجمه کرده و در کتاب *خرد در سیاست* به چاپ رسیده است. انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۷۷.

18. contractarian method

19. thought experiment

20. original position

21. veil of ignorance

22. utilitarians

۲۳. principle of harm: گری می‌نویسد: «... گمان می‌کنم اکنون این نکته مورد پذیرش عام قرار گرفته که تصور میل از اضرار، عبارت بود از ضرر زدن به منافع [دیگران] به نحوی که اصل آزادی باید به گونه‌ای بیان شود که منع‌کننده هر نوع محدودیت در مورد آزادی باشد مگر در جایی که بتوان به این وسیله از منافع دیگران جلوگیری به عمل آورد.» (ص ۱۲۳)

۲۴. invisible hand: مقصود از دست ناپیدا که هابک نیز در نظریه خود بدان متصل شده، این است که امور بدون برنامه‌ریزی مرکزی و نظارت یک نهاد مقتدر نظیر دولت و صرفاً بر مبنای تعامل میان عوامل اجتماعی که دارای اراده و نیت تلقی می‌شوند، سامان پیدا می‌کنند.

25. incommensurable

26. evolutionary naturalism

27. principle of utility

28. principle of evaluation

۲۹. indirect utilitarian: گری سودانگاری غیرمستقیم را دارای سه جنبه می‌داند: «نخستین و بنیادین‌ترین آن است که اصل بهره‌وری principle of utility در اینجا یک اصل تجویزی نیست، بلکه یک استاندارد کلی برای ارزشیابی است. سودانگاری غیرمستقیم را می‌توان به عنوان نوعی از نظریه سودانگاری تعریف کرد که در آن تمایز برجسته‌ای میان ترازهای نقادانه و عملی اندیشه اخلاقی برقرار می‌شود، و در آن اصل بهره‌وری، منحصرأ یا

۳۰. act utilitarianism: مقصود سودانگاری است که معتقد است یک عمل (act) صحیح است اگر نتایجش به همان خوبی اعمال بدیل باشد و بر روی هم سود و خیر به بار آورد.

۳۱. rule utilitarianism: مقصود سودانگاری است که قائل است یک عمل صحیح است اگر بر مبنای یک قاعده یا حکم صورت گرفته باشد که تبعیت آن به‌طور کلی به نتایج خیر منجر می‌شود. در این نوع سودانگاری کوشش می‌شود از نقش نتایج عمل در قیاس یا نقش نتایج تبعیت از قواعد، کاسته شود.

32. regulative principles

33. consequentialism

34. egalitarianism

35. John Pocock, *The Machiavellian Moment*, Princeton University Press, 1976.

۳۶. مفهوم شباهت خانوادگی که ویتهگنشتاین بدان اشاره می‌کند نیز می‌تواند در حوزه امور اعتباری و برساخته‌های اجتماعی به منظور نشان دادن نوعی ارتباط و پیوستگی مورد استفاده قرار گیرد.

37. John Stuart Mill, *On Liberty*, New York, W.W. Norton, 1975, p.11.

38. F.A. Hayek, *Law, Legislation and Liberty*, London, Routledge, p.55.

۳۹. در این خصوص نظر کنید به مقاله نگارنده با عنوان «نسبی‌گرایی معرفتی و خشونت‌ورزی در صحنه عمل اجتماعی»، کیان، شماره ۲۷.

۴۰. ترجمه این کتاب به زودی توسط انتشارات طرح نو منتشر خواهد شد.